

www.martins.com.au
6171 501 5000
0 300 978 964 300 0
Gabriel Xuzeh Garasia Markez

از عشق و شیاطین دیگر

ترجمه از
پادشاه ترجمه

پادشاه ترجمه
جاهد جهانشاهی



www.jahad.com.au
English@jahad.com.au
www.jahad.com.au
jahad@jahad.com.au

مؤسسه انتشارات نگاه

مقدمه

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۴۹ روزی نبود که با اخبار مهم به همراه باشد. استاد کلمته مانوئل زابالا^۱ سردبیر روزنامه، که اولین فعالیت نویسندگی ام را به عنوان گزارشگر، پیش او طی کردم، با دو سه پیشنهاد ساده کنفرانس صبحگاهی را به اتمام رساند. به هیچ یک از دبیران وظیفه خاصی محول نکرد. دقایقی بعد مطلع شد که قصد دارند مقبره های معبد سابق سانتاکلارا^۲ را نبش کنند، و سردبیر بدون کمترین انتظار و چشم داشتی به من مأموریت داد:

«برو سری به آن جا بزن و ببین نظرت چیست.»

از صد سال پیش معبد تاریخی کلاریسینی^۳ ها^۳ به جای بیمارستان مورد استفاده قرار می گرفت و اکنون قرار بود فروخته شود و به جایش هتلی پنج ستاره بنا گردد. اتاق جانبی و ارزشمند عبادتگاه به خاطر ریزش سقف آجری درگذر زمان، تقریباً بدون حفاظ به حال خود رها شده بود. ولی هنوز هم سه نسل از اسقف ها، راهبه ها و سایر برگزیدگان در سرداب های آن مدفون بودند. اولین اقدام این بود که گورها را تخلیه کنند، و استخوان های مردگان را که کسانی ادعایی

1. MAESTRO CLEMENTE ZABALA

2. SANTA CLARA

3. KLARISSINEN

نسبت به آن‌ها داشتند، در اختیارشان قرار دهند، و باقی استخوان‌ها را در گوری دسته جمعی به خاک سپارند.

حفاری غیر مسئولانه با گورها باعث حیرت شد. کارگران گورها را با تیشه و کلنگ نیش می‌کردند، تابوت‌های متعفن را بیرون می‌کشیدند و با اولین تکان تاز و پودشان از هم می‌گسیخت و استخوان‌هایشان از کالبد لباس‌های گرد گرفته و موهای ژولیده جدا می‌شد. هر چه مقام مردگان ممتازتر بود، به همان نسبت کار روی آن‌ها دشوارتر بود، چون مجبور بودند باقیمانده استخوان‌ها را بیرون بیاورند و درون تابوت را خوب واریسی کنند، تا سنگ‌های قیمتی، طلا و زینت آلات را کشف کنند.

استاد بنا در فواصل معین تاریخ سنگ نوشته‌ها را در دفترچه‌ای می‌نوشت و روی هر کدام کاغذی با درج نام مرده می‌گذاشت تا اشتباهی رخ ندهد. اولین چیزی که پس از ورود من به معبد جلب نظر می‌کرد، ردیف بلند و بالای توده‌ی استخوان‌ها بود که در اثر تابش آفتاب داغ اکتبر از حفره‌های سقف، دوباره گرم شده بودند. و هویت هر یک از آن‌ها از یادداشتی شناخته می‌شد که بامداد بر تکه کاغذی نوشته شده بود. هنوز با گذشت نیم قرن هراسمی را احساس می‌کنم که سند تکان دهنده‌ای از دهلیز ویران زمان ایجاد کرده بود.

آن جا کنار تعداد کثیری از مردگان دیگر، جانشین سلطان پرو و معشوقه‌ی خصوصی اش، اسقف اداره‌ی ناحیه‌ی اسقفی دن

توریبودکاسه‌رس بی ویرتودس^۱، راهبه‌های بسیار و در جمع آن‌ها مادر خوزفا میراندا^۲ و دُن کریستوبال دِ اراسو^۳ دارنده‌ی درجه‌ی علمی رشته‌های هنری که نیمی از زندگی خود را وقف منبت کاری سقف‌ها کرده بود، آرمیده بودند. گوری آن جا بود که با سنگ مزار مارکی دوم کاسالدوئرو^۴ و دن ایگناچیود آلفاروی دونه‌ناس^۵ پوشیده بود، ولی هنگامی که آن را گشودند، متوجه شدند که خالی بود و هرگز از آن استفاده نشده بود، ولی باقیمانده‌ی لقب اشرافی دُنَا اولالا دِمندوزا^۶ به همراه سنگ مزارش دورن قبر جانبی جای گرفته بود. استاد بنا برداشت خاصی نداشت: بعید نبود که یکی از اشراف مهاجر امریکایی لاتین که اصل و نسبت رومی داشته، گور خود را انتخاب کرده و سپس در گور دیگری به خاک سپرده شده بود.

در سومین فرورفتگی محراب اصلی، کنار کتاب مقدس، خبر قرار داشت. سنگ گور با اولین ضربه‌ی کلنگ از هم پاشید و از حفره‌ی پدید آمده موهای شفاف و درخشان مسی رنگی ظاهر شد. استاد بنا سعی کرد آن را به کمک کارگران و بدون آسیب بیرون بیاورد، ولی هر چه موها را بیشتر می‌کشیدند دنباله‌ی زیبا و باطراوت آن بیشتر ادامه

1. DON TORIBIO DE CACERAS Y VIRTUDES

2. JUSEFA MIRANDA

3. DON CRISTOBAL DE ERASO

4. MARQUES VON CASALDUERO

5. DON YGNACLO DE ALFARO Y DUENAS

6. DONA OLALLA DE MENDOZA

می‌یافت، سرانجام انتهای موها که به جمجمه کودکی منتهی می‌شد بیرون آمد و درون گودال توده‌ی کوچکی از استخوان‌های در هم شکسته بر جا ماند. سنگ گوری که بر دیوار نصب شده بود، شوره بسته و خطوط را محو کرده و تنها نامی بدون نام خانوادگی قابل رویت بود: سیروا ماریا دتودوس لُس آنخه‌لیس^۱. کمند گیسوی انبوه کودکی که بر زمین گسترده شد، بیست و دو متر و یازده سانتی متر اندازه گرفتند.

استاد بنا با خونسردی کامل و بدون کمترین تألم تعریف کرد که موی انسان حتی پس از مرگ، ماهانه یک سانتی متر رشد می‌کند و بیست و دو متر طول مو پس از گذشت دو‌یست سال به نظرش رشد خوبی محسوب می‌شد. بر عکس، از نظر من این موضوع چندان عادی نبود، چون در کودکی مادر بزرگم از افسانه‌ی دخترک دوازده ساله‌ی اشراف زاده‌ای حکایت کرده بود که کمند گیسوانش را هم چون عروس به دنبال می‌کشید، دخترک از هاری جان باخته بود و در روستاهای کارائیب به خاطر معجزه‌های فراوانی که داشت از او به نیکی یاد می‌کردند. این فکر که گور یاد شده می‌توانست گور آن دختر باشد آن روز برایم در حکم خبر بود و سرآغاز این کتاب.

گابریل گارسیا مارکز

کارتاگه‌نا د ایندیاس^۲

1. SIERVA MARIA DE TODOSLOS ANGELES

2. CARTAGENA DE INDIAS

در نخستین یکشنبه‌ی ماه دسامبر سگی دودی رنگ بالکهی سفید مادرزادی بر پیشانی از بیراهه‌ای به سمت بازار راه افتاد. دکه‌های کبابی را بر هم زد و به‌ویترین‌های سرخ پوست‌ها خسارت وارد آورد، جایگاه بلیط‌های بخت آزمایی را در هم ریخت و هم زمان چهار نفر را که بر سر راهش قرار گرفته بودند گاز گرفت. سه نفر از آن‌ها برده‌های سیاه و نفر بعدی سیروا ماریا دتودوس لُس آنخه‌لیس تنها دختر مارکی کاسالدوئرو بود که با خدمتکاری راهی بازار شده بود تا زنجیر زنگوله‌داری برای دوازدهمین سالروز تولدش بخرد.

به آن‌ها دستور داده بودند تا از مدخل اصلی راسته‌ی سوداگران دورتر نروند، ولی دختر خدمتکار تا نزدیکی‌های پل متحرک محله‌ی گتسمانی^۱ پیش رفت و محو هیاهوی بندر برده‌ها شد، محلی که به محموله‌ای از سیاه‌پوستان کینه‌چوب حراج می‌زدند. از هفته‌ی قبل مردم با نگرانی انتظار کشتی کمپانی گادیتانا د نگروس^۲ را می‌کشیدند

1. GETSEMANI

2. COMPANIA GADITANA DE NEGROS

www.garbiel.com
Garbiel Marketing Services
P.O. Box 11777, Jeddah 21511, Saudi Arabia
Tel: +966 2 812 1117
Fax: +966 2 812 1118

گاربریل خوزه گارسیا مارکز

از عشق و شیاطین دیگر

میراث گارسیا مارکز در ادبیات جهانی

مترجم: زینب ترجمه

چاهد جهانشاهی



www.jahadpublishing.com
مؤسسه انتشارات نگاه

English: jahadpublishing.com
Iranian: jahadpublishing.com
Urdu: jahadpublishing.com

مقدمه

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۴۹ روزی نبود که با اخبار مهم به همراه باشد. استاد کلمته مانوئل زابالا^۱ سردبیر روزنامه، که اولین فعالیت نویسندگی ام را به عنوان گزارشگر، پیش او طی کردم، با دو سه پیشنهاد ساده کنفرانس صبحگاهی را به اتمام رساند. به هیچ یک از دبیران وظیفه خاصی محول نکرد. دقایقی بعد مطلع شد که قصد دارند مقبره های معبد سابق سانتاکلارا^۲ را نبش کنند، و سردبیر بدون کمترین انتظار و چشم داشتی به من مأموریت داد:

«برو سری به آن جا بزن و ببین نظرت چیست.»

از صد سال پیش معبد تاریخی کلاریسینی^۳ ها^۳ به جای بیمارستان مورد استفاده قرار می گرفت و اکنون قرار بود فروخته شود و به جایش هتلی پنج ستاره بنا گردد. اتاق جانبی و ارزشمند عبادتگاه به خاطر ریزش سقف آجری درگذر زمان، تقریباً بدون حفاظ به حال خود رها شده بود. ولی هنوز هم سه نسل از اسقف ها، راهبه ها و سایر برگزیدگان در سرداب های آن مدفون بودند. اولین اقدام این بود که گورها را تخلیه کنند، و استخوان های مردگان را که کسانی ادعایی

1. MAESTRO CLEMENTE ZABALA

2. SANTA CLARA

3. KLARISSINEN

نسبت به آن‌ها داشتند، در اختیارشان قرار دهند، و باقی استخوان‌ها را در گوری دسته جمعی به خاک سپارند.

حفاری غیر مسئولانه با گورها باعث حیرت شد. کارگران گورها را با تیشه و کلنگ نیش می‌کردند، تابوت‌های متعفن را بیرون می‌کشیدند و با اولین تکان تاز و پودشان از هم می‌گسیخت و استخوان‌هایشان از کالبد لباس‌های گرد گرفته و موهای ژولیده جدا می‌شد. هر چه مقام مردگان ممتازتر بود، به همان نسبت کار روی آن‌ها دشوارتر بود، چون مجبور بودند باقیمانده استخوان‌ها را بیرون بیاورند و درون تابوت را خوب واریسی کنند، تا سنگ‌های قیمتی، طلا و زینت آلات را کشف کنند.

استاد بنا در فواصل معین تاریخ سنگ نوشته‌ها را در دفترچه‌ای می‌نوشت و روی هر کدام کاغذی با درج نام مرده می‌گذاشت تا اشتباهی رخ ندهد. اولین چیزی که پس از ورود من به معبد جلب نظر می‌کرد، ردیف بلند و بالای توده‌ی استخوان‌ها بود که در اثر تابش آفتاب داغ اکتبر از حفره‌های سقف، دوباره گرم شده بودند. و هویت هر یک از آن‌ها از یادداشتی شناخته می‌شد که بامداد بر تکه کاغذی نوشته شده بود. هنوز با گذشت نیم قرن هراسمی را احساس می‌کنم که سند تکان دهنده‌ای از دهلیز ویران زمان ایجاد کرده بود.

آن جا کنار تعداد کثیری از مردگان دیگر، جانشین سلطان پرو و معشوقه‌ی خصوصی اش، اسقف اداره‌ی ناحیه‌ی اسقفی دن

توریبودکاسه‌رس بی ویرتودس^۱، راهبه‌های بسیار و در جمع آن‌ها مادر خوزفا میراندا^۲ و دُن کریستوبال دِ اراسو^۳ دارنده‌ی درجه‌ی علمی رشته‌های هنری که نیمی از زندگی خود را وقف منبت کاری سقف‌ها کرده بود، آرمیده بودند. گوری آن جا بود که با سنگ مزار مارکی دوم کاسالدوئرو^۴ و دن ایگناچیود آلفاروی دونه‌ناس^۵ پوشیده بود، ولی هنگامی که آن را گشودند، متوجه شدند که خالی بود و هرگز از آن استفاده نشده بود، ولی باقیمانده‌ی لقب اشرافی دُنا اولالا دِمندوزا^۶ به همراه سنگ مزارش دورن قبر جانبی جای گرفته بود. استاد بنا برداشت خاصی نداشت: بعید نبود که یکی از اشراف مهاجر امریکایی لاتین که اصل و نسبت رومی داشته، گور خود را انتخاب کرده و سپس در گور دیگری به خاک سپرده شده بود.

در سومین فرورفتگی محراب اصلی، کنار کتاب مقدس، خبر قرار داشت. سنگ گور با اولین ضربه‌ی کلنگ از هم پاشید و از حفره‌ی پدید آمده موهای شفاف و درخشان مسی رنگی ظاهر شد. استاد بنا سعی کرد آن را به کمک کارگران و بدون آسیب بیرون بیاورد، ولی هر چه موها را بیشتر می‌کشیدند دنباله‌ی زیبا و باطراوت آن بیشتر ادامه

1. DON TORIBIO DE CACERAS Y VIRTUDES

2. JUSEFA MIRANDA

3. DON CRISTOBAL DE ERASO

4. MARQUES VON CASALDUERO

5. DON YGNACLO DE ALFARO Y DUENAS

6. DONA OLALLA DE MENDOZA

می‌یافت، سرانجام انتهای موها که به جمجمه کودکی منتهی می‌شد بیرون آمد و درون گودال توده‌ی کوچکی از استخوان‌های در هم شکسته بر جا ماند. سنگ گوری که بر دیوار نصب شده بود، شوره بسته و خطوط را محو کرده و تنها نامی بدون نام خانوادگی قابل رویت بود: سیروا ماریا دتودوس لُس آنخه‌لیس^۱. کمند گیسوی انبوه کودکی که بر زمین گسترده شد، بیست و دو متر و یازده سانتی متر اندازه گرفتند.

استاد بنا با خونسردی کامل و بدون کمترین تألم تعریف کرد که موی انسان حتی پس از مرگ، ماهانه یک سانتی متر رشد می‌کند و بیست و دو متر طول مو پس از گذشت دو‌یست سال به نظرش رشد خوبی محسوب می‌شد. بر عکس، از نظر من این موضوع چندان عادی نبود، چون در کودکی مادر بزرگم از افسانه‌ی دخترک دوازده ساله‌ی اشراف زاده‌ای حکایت کرده بود که کمند گیسوانش را هم چون عروس به دنبال می‌کشید، دخترک از هاری جان باخته بود و در روستاهای کارائیب به خاطر معجزه‌های فراوانی که داشت از او به نیکی یاد می‌کردند. این فکر که گور یاد شده می‌توانست گور آن دختر باشد آن روز برایم در حکم خبر بود و سرآغاز این کتاب.

گابریل گارسیا مارکز

کارتاگه‌نا د ایندیاس^۲

1. SIERVA MARIA DE TODOSLOS ANGELES

2. CARTAGENA DE INDIAS

در نخستین یکشنبه‌ی ماه دسامبر سگی دودی رنگ بالکهی سفید مادرزادی بر پیشانی از بیراهه‌ای به سمت بازار راه افتاد. دکه‌های کبابی را بر هم زد و به‌ویترین‌های سرخ پوست‌ها خسارت وارد آورد، جایگاه بلیط‌های بخت آزمایی را در هم ریخت و هم زمان چهار نفر را که بر سر راهش قرار گرفته بودند گاز گرفت. سه نفر از آن‌ها برده‌های سیاه و نفر بعدی سیروا ماریا دتودوس لُس آنخه‌لیس تنها دختر مارکی کاسالدوئرو بود که با خدمتکاری راهی بازار شده بود تا زنجیر زنگوله‌داری برای دوازدهمین سالروز تولدش بخرد.

به آن‌ها دستور داده بودند تا از مدخل اصلی راسته‌ی سوداگران دورتر نروند، ولی دختر خدمتکار تا نزدیکی‌های پل متحرک محله‌ی گتسمانی^۱ پیش رفت و محو هیاهوی بندر برده‌ها شد، محلی که به محموله‌ای از سیاه‌پوستان گینه چوب حراج می‌زدند. از هفته‌ی قبل مردم با نگرانی انتظار کشتی کمپانی گادیتانا د نگروس^۲ را می‌کشیدند

1. GETSEMANI

2. COMPANIA GADITANA DE NEGROS

www.garbi.com
Garbi Marton (Garbi) - 1778
بازاریابی و بازاریابی
مجموعه خدمات بازاریابی و تبلیغاتی
تلفن: 021-84543830
پست الکترونیک: info@garbi.com

گاربریل خوزه گارسیا مارکز

Garbi Marton (Garbi) - 1778
بازاریابی و بازاریابی
مجموعه خدمات بازاریابی و تبلیغاتی
تلفن: 021-84543830
پست الکترونیک: info@garbi.com

از عشق و شیاطین دیگر

مجموعه آثار گارسیا مارکز در سه جلد

مجموعه آثار گارسیا مارکز در سه جلد

مجموعه آثار گارسیا مارکز در سه جلد



www.garbi.com
مؤسسه انتشارات نگاه

English: info@garbi.com
www.garbi.com
www.garbi.com
www.garbi.com

مقدمه

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۴۹ روزی نبود که با اخبار مهم به همراه باشد. استاد کلمته مانوئل زابالا^۱ سردبیر روزنامه، که اولین فعالیت نویسندگی ام را به عنوان گزارشگر، پیش او طی کردم، با دو سه پیشنهاد ساده کنفرانس صبحگاهی را به اتمام رساند. به هیچ یک از دبیران وظیفه خاصی محول نکرد. دقایقی بعد مطلع شد که قصد دارند مقبره‌های معبد سابق سانتاکلارا^۲ را نبش کنند، و سردبیر بدون کمترین انتظار و چشم داشتی به من مأموریت داد:

«برو سری به آن جا بزن و ببین نظرت چیست.»

از صد سال پیش معبد تاریخی کلاریسینی^۳ ها^۳ به جای بیمارستان مورد استفاده قرار می‌گرفت و اکنون قرار بود فروخته شود و به جایش هتلی پنج ستاره بنا گردد. اتاق جانبی و ارزشمند عبادتگاه به خاطر ریزش سقف آجری درگذر زمان، تقریباً بدون حفاظ به حال خود رها شده بود. ولی هنوز هم سه نسل از اسقف‌ها، راهبه‌ها و سایر برگزیدگان در سرداب‌های آن مدفون بودند. اولین اقدام این بود که گورها را تخلیه کنند، و استخوان‌های مردگان را که کسانی ادعایی

1. MAESTRO CLEMENTE ZABALA

2. SANTA CLARA

3. KLARISSINEN

نسبت به آن‌ها داشتند، در اختیارشان قرار دهند، و باقی استخوان‌ها را در گوری دسته جمعی به خاک سپارند.

حفاری غیر مسئولانه با گورها باعث حیرت‌مندی شد. کارگران گورها را با تیشه و کلنگ نیش می‌کردند، تابوت‌های متعفن را بیرون می‌کشیدند و با اولین تکان تاز و پودشان از هم می‌گسیخت و استخوان‌هایشان از کالبد لباس‌های گرد گرفته و موهای ژولیده جدا می‌شد. هر چه مقام مردگان ممتازتر بود، به همان نسبت کار روی آن‌ها دشوارتر بود، چون مجبور بودند باقیمانده استخوان‌ها را بیرون بیاورند و درون تابوت را خوب واریسی کنند، تا سنگ‌های قیمتی، طلا و زینت آلات را کشف کنند.

استاد بنا در فواصل معین تاریخ سنگ نوشته‌ها را در دفترچه‌ای می‌نوشت و روی هر کدام کاغذی با درج نام مرده می‌گذاشت تا اشتباهی رخ ندهد. اولین چیزی که پس از ورود من به معبد جلب نظر می‌کرد، ردیف بلند و بالای توده‌ی استخوان‌ها بود که در اثر تابش آفتاب داغ اکتبر از حفره‌های سقف، دوباره گرم شده بودند. و هویت هر یک از آن‌ها از یادداشتی شناخته می‌شد که بامداد بر تکه کاغذی نوشته شده بود. هنوز با گذشت نیم قرن هراسمی را احساس می‌کنم که سند تکان دهنده‌ای از دهلیز ویران زمان ایجاد کرده بود. آن جا کنار تعداد کثیری از مردگان دیگر، جانشین سلطان پرو و معشوقه‌ی خصوصی اش، اسقف اداره‌ی ناحیه‌ی اسقفی دن

توریبودکاسه‌رس بی ویرتودس^۱، راهبه‌های بسیار و در جمع آن‌ها مادر خوزفا میراندا^۲ و دُن کریستوبال دِ اراسو^۳ دارنده‌ی درجه‌ی علمی رشته‌های هنری که نیمی از زندگی خود را وقف منبت‌کاری سقف‌ها کرده بود، آرمیده بودند. گوری آن جا بود که با سنگ مزار مارکی دوم کاسالدوئرو^۴ و دن ایگناچیو دِ آلفاروی دونه‌ناس^۵ پوشیده بود، ولی هنگامی که آن را گشودند، متوجه شدند که خالی بود و هرگز از آن استفاده نشده بود، ولی باقیمانده‌ی لقب اشرافی دُنَا اولالا دِمندوزا^۶ به همراه سنگ مزارش دورن قبر جانبی جای گرفته بود. استاد بنا برداشت خاصی نداشت: بعید نبود که یکی از اشراف مهاجر امریکایی لاتین که اصل و نسبت رومی داشته، گور خود را انتخاب کرده و سپس در گور دیگری به خاک سپرده شده بود.

در سومین فرورفتگی محراب اصلی، کنار کتاب مقدس، خبر قرار داشت. سنگ گور با اولین ضربه‌ی کلنگ از هم پاشید و از حفره‌ی پدید آمده موهای شفاف و درخشان مسی رنگی ظاهر شد. استاد بنا سعی کرد آن را به کمک کارگران و بدون آسیب بیرون بیاورد، ولی هر چه موها را بیشتر می‌کشیدند دنباله‌ی زیبا و باطراوت آن بیشتر ادامه

1. DON TORIBIO DE CACERAS Y VIRTUDES

2. JUSEFA MIRANDA

3. DON CRISTOBAL DE ERASO

4. MARQUES VON CASALDUERO

5. DON YGNACLO DE ALFARO Y DUENAS

6. DONA OLALLA DE MENDOZA

می‌یافت، سرانجام انتهای موها که به جمجمه کودکی منتهی می‌شد بیرون آمد و درون گودال توده‌ی کوچکی از استخوان‌های در هم شکسته بر جا ماند. سنگ گوری که بر دیوار نصب شده بود، شوره بسته و خطوط را محو کرده و تنها نامی بدون نام خانوادگی قابل رویت بود: سیروا ماریا دتودوس لُس آنخه‌لیس^۱. کمند گیسوی انبوه کودکی که بر زمین گسترده شد، بیست و دو متر و یازده سانتی متر اندازه گرفتند.

استاد بنا با خونسردی کامل و بدون کمترین تألم تعریف کرد که موی انسان حتی پس از مرگ، ماهانه یک سانتی متر رشد می‌کند و بیست و دو متر طول مو پس از گذشت دو‌یست سال به نظرش رشد خوبی محسوب می‌شد. بر عکس، از نظر من این موضوع چندان عادی نبود، چون در کودکی مادر بزرگم از افسانه‌ی دخترک دوازده ساله‌ی اشراف زاده‌ای حکایت کرده بود که کمند گیسوانش را هم چون عروس به دنبال می‌کشید، دخترک از هاری جان باخته بود و در روستاهای کارائیب به خاطر معجزه‌های فراوانی که داشت از او به نیکی یاد می‌کردند. این فکر که گور یاد شده می‌توانست گور آن دختر باشد آن روز برایم در حکم خبر بود و سرآغاز این کتاب.

گابریل گارسیا مارکز

کارتاگه‌نا د ایندیاس^۲

1. SIERVA MARIA DE TODOSLOS ANGELES

2. CARTAGENA DE INDIAS

در نخستین یکشنبه‌ی ماه دسامبر سگی دودی رنگ بالکهی سفید مادرزادی بر پیشانی از بیراهه‌ای به سمت بازار راه افتاد. دکه‌های کبابی را بر هم زد و به‌ویترین‌های سرخ پوست‌ها خسارت وارد آورد، جایگاه بلیط‌های بخت آزمایی را در هم ریخت و هم‌زمان چهار نفر را که بر سر راهش قرار گرفته بودند گاز گرفت. سه نفر از آن‌ها برده‌های سیاه و نفر بعدی سیروا ماریا دتودوس لُس آنخه‌لیس تنها دختر مارکی کاسالدوئرو بود که با خدمتکاری راهی بازار شده بود تا زنجیر زنگوله‌داری برای دوازدهمین سالروز تولدش بخرد.

به آن‌ها دستور داده بودند تا از مدخل اصلی راسته‌ی سوداگران دورتر نروند، ولی دختر خدمتکار تا نزدیکی‌های پل متحرک محله‌ی گتسمانی^۱ پیش رفت و محو هیاهوی بندر برده‌ها شد، محلی که به محموله‌ای از سیاه‌پوستان کینه‌چوب حراج می‌زدند. از هفته‌ی قبل مردم با نگرانی انتظار کشتی کمپانی گادیتانا د نگروس^۲ را می‌کشیدند

1. GETSEMANI

2. COMPANIA GADITANA DE NEGROS